

بلاغ

نشست دوروزه اخلاق برای نوآموزان

مرزهای دین و اخلاق

با ارائه: حجت الاسلام و المسلمین هادی صادقی

۱۵ اسفند ۱۳۹۷

به قلم: علی علیزاده

نشست دوروزه
اخلاق برای
نوآموزان

مرزهای دین و اخلاق
هادی صادقی

چهارشنبه ۱۵ اسفندماه ۹۷ - ساعت ۱۰

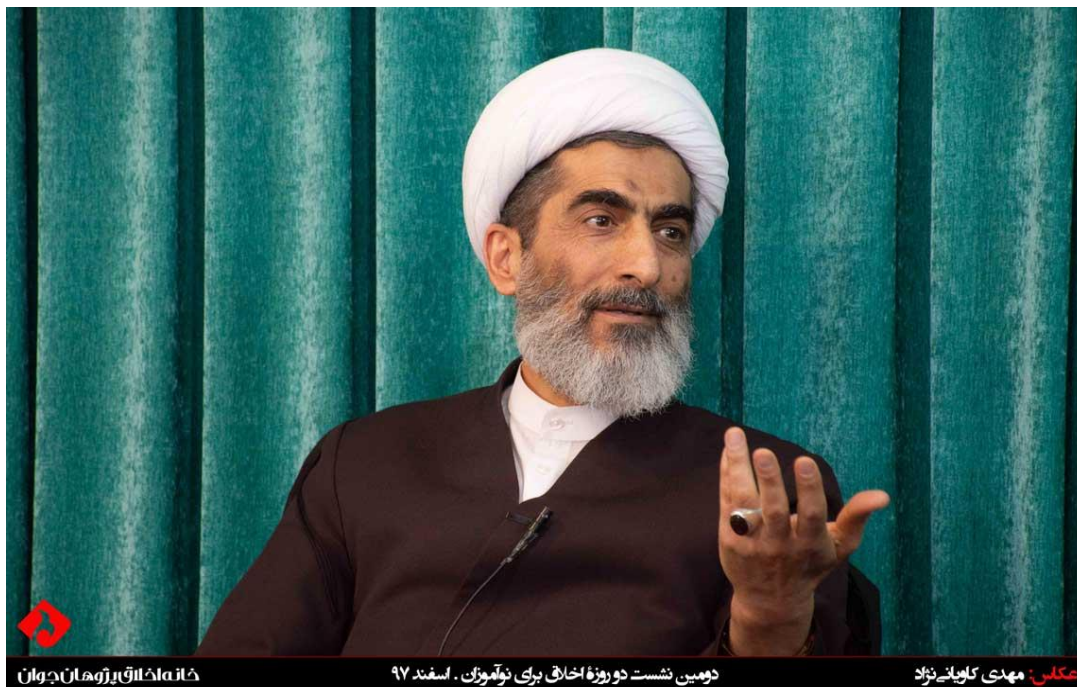
EthicsHouse.ir

خانه اخلاق پرهان جوان



معرفی استاد

هادی صادقی در کنار دروس حوزوی، مدرک کارشناسی ارشد دین‌شناسی را از موسسه‌ی امام خمینی و دکترای رشته کلام جدید را از مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم اخذ کرده است. او سابقه مسئولیت اجرایی در قوه قضاییه (معاونت فرهنگی) و مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما را در کارنامه دارد. از جمله آثار او می‌توان به «درآمدی بر کلام جدید»، «عقلانیت ایمان»، «فلسفه‌ی اخلاق» (ترجمه) و «فمینیسم» (مجموعه مقالات) و ... اشاره کرد.



چکیده

خداوند به ابراهیم دستور می‌دهد اسماعیل را ذبح کند و به خضر امر می‌کند کودکی را بکشد. این دو دستور در نگاه اول غیراخلاقی به نظر می‌رسند و ما را دچار چالشی جدی می‌کنند: «آیا خداوند به امری غیراخلاقی، دستور داده است؟». در همه‌ی ادیان آسمانی می‌توان نمونه‌هایی از این دستورات را به آسانی پیدا کرد. این دستورات چگونه توجیه می‌شوند؟ آیا این دستورات اساساً به لحاظ اخلاقی قابل توجیه هستند؟ مرز دین و اخلاق کجاست؟ آیا هر امری دینی اخلاقی است؟ هادی صادقی در نوشتار پیش‌رو به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

خداوند به ابراهیم گفت: برو و سر بجهات را ببر. به خضر گفت برو آن جا را سوراخ کن و آن بچه را بکش و فلان دیوار را بساز. این ها دستوراتی است که خلاف عقلانیت ظاهری آدم ها است. رابطه‌ی دین و اخلاق از این مسائل آغاز شده و معنادار و مساله‌ساز می‌شود، و باید حل شوند. اخلاق باید جواب دهد که آیا کسی - ولو خدا - می‌تواند چنین احکامی بدهد؟ این بحث‌هایی که در کلام راجع به حسن و قبح وجود دارد، همه بحث‌های اخلاق است. و بحث این است که آیا اخلاقِ ضد دین یا دینِ ضد اخلاق شدنی است یا نه؟ یکی از رابطه‌های اخلاق و دین همین است. این مساله از اساسی‌ترین مسائل دین و اخلاق است. آیا عملاً چنین مصادیقی وجود دارد؟ بله. می‌بینم در ادیان چیزهایی شبیه به این‌ها وجود دارد که ظاهرش ضد اخلاق است و اتفاقاً سکولارها هم به خاطر همین‌ها خیلی علیه دین حرف زده‌اند. قصه‌ی اوئیرون هم در تاریخ فلسفه، معروف است. اوئیرون یکی از شاگردان سقراط بود. یک بار کسی از او می‌پرسد: آیا اگر خدا دستوری بدهد باید از او اطاعت کرد؟ اوئیرون می‌گوید: بله باید اطاعت کرد. آن شخص می‌پرسد: چرا باید اطاعت کرد؟ او می‌گوید: چون خدا دستور داده است. آن شخص دوباره می‌پرسد: چرا وقتی خدا دستوری داده است، باید از او اطاعت کنیم؟ گیرم که خدا دستور داده باشد، تو اطاعت نکن! اوئیرون می‌گوید: چون خدا به خوبی‌ها دستور داده است یا چون ذات خدا خوب است. پس یک استدلال برای اطاعت از خدا آورد. این استدلال عقلی، پیش از دین قرار دارد. این که چرا باید از

این که چرا باید از دستورات خدا اطاعت کرد، یک استدلال پیشادین و پیش از خدا است.

دستورات خدا اطاعت کرد، یک استدلال پیشادینی و پیش از خدا است. عقل بشر استدلال می‌کند بر این که اطاعت از خدا لازم است. این استدلالی عقلی و اخلاقی، و در حوزه‌ی اخلاق و عمل است. عقل می‌گوید: باید اطاعت کنی. اطاعت

یک کار عملی است. مبنای اطاعت ما از دستورات خدا یک امر عقلی است. تردیدی نیست که عقل مقدم بر تعبد است. حال برخی همین را تعمیم می‌دهند و پس از رسیدن به خدا هم می‌گویند: احکام عقلی باید ادامه داشته باشد؛ به این معنا که خدا هم در چارچوب‌های عقلی و نه فراتر از آن دستور می‌دهد. همین را هم مبنای قرار می‌دهند برای این که دین را کلاً در چارچوب اخلاق بیاورند. این مساله به صورت شسته و رفته دو صورت دارد:

۱. یا آن‌ها محکومات عقلی بوده و قطعی و روشن هستند و می‌گوییم دستورات دینی نمی‌توانند از این چهارچوب فراتر رفته و عقل را نقض کنند، چون خود دین با این کار نقض می‌شود و اصلاً اساس دین بر پایه‌ی عقل چیده شده است.

۲. یا ظنّیات هستند که ظنّیات عقل این حکم را ندارند و روشن فکران جامعه‌ی ما - که به روشنفکران دینی مشهورند - می‌خواهند کاری کنند تا ظنّیات عقل هم، حکم محکّمات را پیدا کند. حواس‌تان به این نکته‌ی جدی باشد. این نکته‌ی اصلی‌اش است.

دستورات به ظاهر غیر اخلاقی چگونه توجیه می‌شوند؟

حال برویم سراغ بعضی از مسائلی که در شریعت می‌بینیم؛ مثل همین مسائلی که سابقا اشاره کردم: کار ابراهیم نسبت به فرزندش، کارهای حضرت خضر، بعضی دستوراتی که داده شده مثل «فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»^۱ و ... که هضم‌شان از نظر عقلی تا حدودی سخت است. اتفاقا عده‌ای هم در این‌جا حملاتی علیه آیین‌های الهی (مانند اسلام، یهودیت و مسیحیت) کرده‌اند. البته ما در فرهنگ اسلامی خیلی این مشکل را نداشتیم و این مشکل برای خود متفکران اسلامی پیش نیامده است؛ بلکه این مشکلات معمولا در نگاه اندیشمندان غربی پدید آمده است که به یهودیت و مسیحیت ایراد گرفته‌اند. بعد عده‌ای از این‌ها یاد گرفتند و این را در فرهنگ اسلامی هم وارد کردند و همین اشکالات را کردند.

در آن‌جا هم اگر کسی بتواند پاسخ‌هایی بدهد، از منظر عقلی پاسخ می‌دهد و می‌گوید: هیچ کدام از این دستورات خلاف عقل نیست، باید تصورات قبلی‌تان را اصلاح کنید، تصوراتی عقلی که محکم عقلی نیستند تا بگویید این ضد آن شد. بحث‌های زیادی در پاسخ به این مسئله وجود

چه کسی گفته است خدای متعال حق ندارد بی‌گناهان را بکشد؟! این یک پیش‌فرض غلط است.

دارد. این‌جا فقط نمونه‌ای را می‌گویم و قصد حل مساله را ندارم. می‌خواهم این‌جا فضا را تا حدودی باز کنم.

مثلا مساله‌ی ذبح که سخت‌ترین مساله است و بعد از آن به لحاظ سختی مساله‌ی حضرت خضر است و بعد از آن مساله‌ی قتل نفس است که از دوتای قبلی آسان‌تر است. در این میان مساله‌ی ذبح جدی‌تر شده و متفکرانی مثل کیرکگارد روی این مانور داده‌اند و وقتی خواسته‌اند اخلاق دینی را بنا بنهند، برپایه‌ی تناقض بنا نهاده‌اند و گفته‌اند: باید بر پایه‌ی تناقض به سمت دین برویم. مثل این که در تاریکی زمستانی باغ، در استخری شیرجه بزیم، معلوم نیست در این استخر آبی باشد، ممکن است سرمان به ته استخر بخورد و بمیریم. این‌ها مساله‌ی ورود به دین را این‌طور ترسیم کرده‌اند. این دفاع متکلمانه‌ی مسیحی است ولی ما قبولش نداریم. در قصه‌ی ذبح به شرط آن که مبانی‌تان درست بوده و تصورات‌تان را اصلاح کنید، پاسخ‌های بسیار شفاف و عقلانی داریم. مثلا شما تصور می‌کنید: هرگونه کشتنی ظلم است یا یک پله پایین‌تر بیایم: هرگونه کشتن بی‌گناهی ظلم است. اسماعیل بی‌گناه بود. آیا کشتن این ظلم است؟ توسط هر کسی که باشد ظلم است؟ همین تصور اشتباه است. چه کسی گفته است خدای متعال حق ندارد بی‌گناهان

^۱ بقره، ۵۴

را بکشد؟ این پیش فرض غلط است. پیش فرض را درست کنید تا قصه درست شود. عقل چنین چیزی نگفته است. خدای متعال هر روز این همه آدم بی گناه را که یکی بچه است و دیگری پیر یا نوجوان، می کشد. اصلا جان ملک خداوند است، چیزی است که به ما امانت داده و هر وقت هم بخواهد از ما می گیرد و هیچ ظلمی هم نیست. ابتدا تصورتان را درست کنید. جان ملک شماست؟ حق شماست؟

پرسش: ظلم است چون ما نمی خواستیم به این جهان بیاییم.

پاسخ: پس شما یک اشکال مبنایی دیگر دارید. بحث های کلامی اش وجود دارد و البته باید در جای خودش بحث شود. این سوالات درست هم هستند. اصلا بگویید آمدن ما ظلم است چون به اختیار ما نبوده است. این را بدانید که نه آمدن تان و نه رفتن تان به اختیار شما نیست. همه اش در اختیار خداوند است. این جزء اختیارات الهی است. «یحیی و یمیت». هر کس را بخواهد می میراند یا می کشد یا زنده می کند. همه ی این به اختیار خداوند است.

پس تا این جا این حکم کلی و پیش فرضی که در ذهن ما وجود دارد، غلط از آب درآمد. بعد می گوئیم: انسان ها حق ندارند، بی گناهان را بکشند. یک قید دیگر به آن می زنیم و پله پله جلو می رویم. آیا باز هم مطلقا این طور است؟ باز هم به این مبنای کلامی برمی گردیم که جان به دست خدا بوده و ملک خداست و خداوند گفته است هم دیگر را همین طور نکشید ولی اگر دستور خداوند بود چه؟ این جان مال خداوند است و گفته این را از آن جا بردار و به من تحویل بده. مشکل این چیست؟ این ظلم نیست. ظلم در جایی است که حقش را نداشته باشد و مالک هم نباشد و بی خودی، تصرف در ملک غیر کند. جان انسان ملک خودش است و حق دارد هر گونه تصرفی در آن بکند البته نباید به آن ظلم کند. مگر خداوند روزانه به فرشتگانش امر نمی کند که جان فلانی را بگیر؟ چرا به آن ظلم نمی گوئید؟ از لحاظ حق خدا، هیچ فرقی نمی کند.

پرسش: فرقی ندارد اما چه کسی گفته که هر کسی می تواند با ملکش هر طور می خواهد رفتار کند؟

پاسخ: ما که به صورت مطلق نگفتیم. ضمن این که در مثال های شما هیچ کدام از این ها ملک شما نیستند. اعتبارا و موقتا و با شرایطی در دست شماست. به لحاظ کلامی آیا تمام عالم ملک خداست یا نه؟ آن چه که در دست ماست و اسمش را ملک خودمان می گذاریم، آیا عاریتی است یا نه؟ آیا موقت و مشروط به شرایطی است یا نه؟ پس مال خودمان را با خدا مقایسه نکنیم.

خداوند نباید به ملک خودش، یعنی به همه ی عالم، بیهوده رنج وارد کند. این ظلم است. بیهوده یعنی این که هیچ غرض و حکمت برتری نداشته باشد. این ها هم عقلی است ولی در مصادیقش، این خداست که تعریف می کند: اگر

این جا درد آمد، من صد برابر برایت جبران می کنم. درد جبران شده، اگر جبران درست و حسابی داشته باشد بیهوده نیست و اشکالی ندارد. همه‌ی عقلا هم این را می پذیرند اما بر سر مصادیقش دعوا می شود.

پرسش: اگر بخواهیم بحث برون دینی کنیم این جواب فایده‌ای ندارد.

پاسخ: آن‌ها اشکال به درون دین دارند. پس باید با فرض مبانی اش باشد. معنا ندارد که همه‌ی مبانی دین را رها کنیم و بگوییم: این جای دین اشکال دارد. می‌گوییم اول بیا روی مبانی حرف بزن. اگر فرض کردید این عالم خدایی دارد و ما هم مخلوقیم، این نتایج را دارد. اگر فرض نکنیم که دیگر با آن‌ها دعوایی بر سر حضرت ابراهیم نداریم؛ بلکه سر اصل خدا دعوا داریم. اگر مبانی را پذیرفتیم، باید لوازمش را در اخلاق بیاوریم. اشکال کار این است که گاهی این مبانی فراموش می‌شود و یا لوازمش به خوبی باز و فهمیده نمی‌شود. یعنی فهم درستی نداریم که وقتی می‌گوییم ما مالکیم یعنی مالکیت مان عاریتی است یا اگر خدا مالک است، حقیقت مالکیت او چیست؟ اگر فهم درست داشته باشیم، خیلی از این مسائل به راحتی حل و فصل می‌شود. ملک و اختیار اوست. می‌تواند هر طور خواست فرمان بدهد البته با این قید که ظلم نکند. مصادیق ظلم در حق خدای متعال چیست؟ مثلاً این است که مخلوقی را بیافریند و بیهوده به آن رنجی بدهد و غایتی نداشته باشد. این ظلم به مخلوق است که می‌گوییم اتفاق هم نمی‌افتد چون در تمام مسائل دینی می‌بینید که وعده‌های خداوند چه طور است. مثلاً در روایتی به کور گفتند: بینایی را می‌خواهی یا پاداش اخروی را؟ وقتی آن پاداش را دید، گفت: آن پاداش را. ممکن است الان متوجه ترجیح و عوض رنج‌های مان در آن طرف نباشیم، ولی قطعاً با توجه به وصف عدالت الهی می‌دانیم که این‌ها بی‌پاسخ و بی‌نتیجه نخواهد بود. اگر کسی بگوید: ما نه این رنج را می‌خواهیم و نه آن پاداش را، با بساط حکمت الهی مخالف است. این در بحث حکمت بحث‌های جدی دارد که حکمتی پشت اصل خلقت و مرگ و کارهای الهی وجود دارد. ممکن است شما درباره‌ی مجموعه‌ی افعال الهی اعتراضی داشته باشید. بگویید: چرا ما را آفرید و به دنیا آورد. دنیا داریاست که بالبلاء محفوفه. قرار نیست این جا خوشی ببینیم. در بحث شرور این بحث مفصلی دارد که در مباحث کلامی یا خواننده‌اید یا می‌خوانید. دو تصور از این عالم خلقت وجود دارد: بعضی‌ها فکر می‌کنند، خدا هتل آفریده، نه این طور نیست. این جا قرار نیست هتل باشد. این جا آسایش گاه تن نیست. این جا «پرورش گاه روح» است. مثل مربی ورزشی که تمرین و سختی و رنج می‌دهد تا اتفاقات بهتری بیافتد و به آن کمال مطلوب برسد. پس این رنجی که داده هدفمند است.

پرسش: من فکر می‌کنم چندتا از دوستان به چند نکته اشاره کردند اما شما بحث را بیشتر با تمثیل پیش بردید. یک طرحی شما ریخته‌اید که در واقع، ما برای خداوند صفاتی را قائلیم اما شما در هر مرحله‌ای که پرسشی پیش می‌آید، می‌گویید که این بیهودگی نبوده و حکمت خودش است. از طرفی بیهودگی و حکمت از منظر خداوند تعریف

می‌شود. پس تمام مصادیقی که به نظر عقل بشری ما ظلم است، همگی انکار می‌شوند. با این بیان در پس این‌ها چه طور می‌توانیم خدا را متصف به صفاتش بدانیم؟

پاسخ: آیا بعضی از این حکمت‌ها را بیان نکرده؟ کرده است. ما بعد از بیان این‌ها را می‌فهمیم.

این جهانی است که قرار نیست آسایش‌گاه تن باشد و خودش این را همین طور معرفی کرده است. شما چه انتظاری از این جهان دارید؟ نهایتش این است که بگویید من نمی‌خواستم به این جهان بیایم. می‌گویم: شما نبودید که بخواهید یا نخواهید! این حق خدا بوده که هر چیزی را که می‌خواهد، خلق کند و هر وقت هم بخواهد ببرد. مشکلی نیست. فقط مساله این است که وقتی شما را به این‌جا می‌آورد به شما رنج بیهوده ندهد. رنج بیهوده به بیانی که سابقاً عرض کردیم. پس به مهره‌های بحث توجه بفرمایید. رنج بیهوده با همان تحلیل که این‌جا «پرورش‌گاه روح» است؛ یعنی قرار است از طریق همین سختی‌ها، ساخته شده و کمال پیدا کنیم و به خاطر این سختی‌ها پاداش‌های زیادی به ما خواهند داد.



خانه اخلاق پیروهان جوان

دومین نشست دو روزه اخلاق برای نوجوانان . اسفند ۹۷

عکس: مهدی کاویان نژاد

پرسش: شما با استدلال از بالا به پایین می‌گویید که چون خدا حکیم است، پس با قیودی ظلمی هم نخواهد بود. ما از پایین نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که خود خدا در قرآن می‌گوید: این‌ها لایعقلون و ... هستند. یعنی اکثریت بشریت نمی‌فهمند و ظلم می‌کنند. خب سوال پیش می‌آید که چرا خداوند باید چنین نظامی را به وجود بیاورد؟

پاسخ: به بحث شر برنگردید. ما مبانی کلامی را با بحث اخلاقی بیان می‌کنیم. بحث شرور خیلی مفصل است و به اندازه‌ی دو واحد دانشگاهی در رشته‌های کلامی کار دارد. من فقط ارجاع می‌دهم تا در آن‌جا ملاحظه بفرمایید. اگر این را قبول ندارید، ایرادی ندارد. شما اختیار دارید. قرار نیست که همه‌ی بحث‌ها را قبول کنید. ما فضای بحث را نشان می‌دهیم. لاقلاً می‌توانید مفروض بگیرید که به بحث شر پاسخ داده شده و متکلمین این را قبول دارند. اگر این

را قبول ندارید، اشکالی ندارد. می‌توانید اشعری یا ملحد باشید ولی اگر مبنای متکلمان شیعه را پذیرفته‌اید، باید لوازمش را نیز بپذیرید. نمی‌توان همه‌ی مباحث دینی را، همه جا تکرار کرد. در فقه هم این کار را نمی‌کنند. می‌گویند ما این استنتاج را زمانی می‌کنیم که شما آن مبانی کلامی را پذیرفته‌باشید. در اخلاق هم همین است. مثلاً یک اشکال به اخلاق دینی گرفته و می‌گویید: اینجا خلاف عقل است. می‌گوییم: به شرطی خلاف عقل است که شما لوازم عقلی این بحث را کاملاً باز کنید. می‌آییم از صفر شروع می‌کنیم. این بر اساس این است که این حکم از طرف خدا آمده باشد. اگر خدایی با چنین اوصافی چنین حکمی را داده باشد، این حکم خلاف اخلاق نیست؛ چون حقش است و هر روز هم این کار را انجام می‌دهد و به دیگران هم دستور می‌دهد. ممکن است بگویید: پس چرا ما را منع کرده؟ در جواب می‌گوییم: یک جا ما را منع کرده و در جای دیگر اگر مصلحتی باشد، به ما اجازه داده است. چنان که احکام همیشه این گونه نیستند که بی‌استثناء باشند. این همه احکام کلی داریم اما همیشه استثنائاتی هم وجود دارد. این هم یکی از استثنائاتش است که مصلحت بزرگ‌تری وجود دارد و به خاطر آن مصلحت بزرگ‌تر استثناء قائل شده است. برخی به قضیه‌ی حضرت ابراهیم، جواب‌های غیر اصولی داده‌اند. آن‌ها هم می‌توانند جواب باشند ولی غیراصولی هستند. آن‌ها روی فرع و نتایج رفته‌اند. این‌ها می‌گویند: این اتفاق که نیفتاد! حواس‌تان باشد که این جواب کاملی نیست و به لحاظ اخلاقی اشکال دارد چون عمل حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را توجیه نمی‌کند چون ایشان اقدام کرد. اگر این کار به لحاظ اخلاقی ایراد داشت، او نباید به آن اقدام می‌کرد و حتی باید با خدا محاجه می‌کرد. اگر نتوانید این را مبنایی حل کنید، کار خدا هنوز از دو جهت اشکال دارد: اول این که دستور الهی اشکال دارد چون هر چند خدا می‌خواهد دستوری امتحانی بدهد اما این دستور از منظر ابراهیم که امتحانی نیست و خدا که به او نگفته امتحانی است، پس نباید به او چنین دستوری بدهد. دوم این که از منظر خود حضرت ابراهیم هم اشکال دارد. چرا ابراهیم این را پذیرفت؟ ابراهیم معصومی است که همه‌ی ما قبولش داریم و از او با عنوان «قهرمان توحید» یاد می‌کنیم. ابراهیمی که از این کار او در کتب عرفانی، کلامی، فلسفی و تفسیری تعریف‌ها شده و این را بالاترین درجه‌ی ایثار دانسته‌اند که از همه‌ی تعلقاتش برید و چنین کرد و چنان کرد. پس بر کار او صحه می‌گذارید. پس نباید در این جا حضرت ابراهیم به لحاظ اخلاقی مذموم باشد اما با توجیهی که شما کردید، حضرت ابراهیم در این جا مذموم می‌شود. پس این داستان توجیهی دیگر دارد. توجیهش همانی است که عرض کردم: این حق الهی است. این همان نگاهی است که در بین مردم وقتی بچه‌شان مریض می‌شود، وجود دارد. در روایات هم این را داریم که مردی به خانه‌اش آمد و دید که خانمش خود را آراسته است و به او رسیدگی کرده و از او پذیرایی می‌کند. مدتی که گذشت زن به شوهرش گفت: اگر کسی به ما امانتی داده باشد و بعد هم بخواهد آن را از ما بگیرد، این چه حکمی دارد؟ مرد گفت: امانت را پس می‌دهیم. زن گفت: امروز صبح بچه‌مان از دنیا رفت. این زن قهرمان ایمان است. نگاهش، نگاه کاملاً درستی است. او این را فهمیده که آن بچه امانت الهی است و حالا مصلحتی بوده و خدا آن را از او گرفته‌است. به هر

سببی هم که می‌خواهد باشد، فرقی ندارد: چه بیماری باشد، چه افتادن از بالای پشت بام باشد و چه ذبح توسط پدر. این اگر دستور خدا باشد، هیچ تفاوتی وجود ندارد.

پرسش: نظرتان درباره‌ی شهود و وجدان اخلاقی چیست؟ مثلاً فلاسفه‌ی اخلاق می‌گویند: فلان چیز با شهود اخلاقی ما سازگار نیست.

پاسخ: من این طور پاسخ می‌دهم که با عادات اخلاقی و ذهنی ما سازگار نیست. این حرف درستی است. ما عادت نداریم که کسی این کار را بکند. این خلاف عادت بوده و خارق العاده است. همیشه هم قرار نیست، اتفاق بیفتد. درست است. عادت ذهنی ما چنین است که این‌ها را نفی و انکار می‌کنیم. می‌گوییم نباید اتفاق بیفتد چون اصلاً قرار هم نیست بین ما اتفاق بیفتد و تکرار شود. یک‌بار در تاریخ اتفاق افتاده است. پس ذهنیت اخلاقی ما حتماً ابتدا با این مخالفت می‌کند. اما همین شهود و عادات، آیا احتمال اصلاح و تغییر دارد؟ آیا شهود ما در جاهایی تدقیق می‌شود یا نمی‌شود؟ این همان تدقیقی است که اگر لوازم آن مبانی را بپذیریم، رخ می‌دهد. خود شهودمان هم به ما می‌گوید: باید ابتدا تأمل کنیم. چه بسا بعد از تأمل بگویید: این هم می‌تواند باشد. همین که این حرف را می‌زند، دیگر به خلاف اخلاق بودن، حکم نمی‌دهد.

پرسش: متوجه‌ام که این شهود با شهود عرفانی و شهود به واقع متفاوت است اما استدلالی که می‌کنند این است که احکام اسلام در آن زمان تا حد زیادی با شهودهای اخلاقی مردم آن زمان مطابقت داشته‌است. این استدلالی است که آقای سروش زیاد آن را تکرار می‌کنند و مثلاً می‌گویند: هشتاد درصد احکام اسلام امضایی است. البته نمی‌دانم همین مقدار است یا نه؟ اگر بخواهیم این را بپذیریم باید بگوییم که آن هشتاد درصد با دریافت‌های درونی افراد مطابق بوده و حالا اگر این اختلاف در دریافت زیاد شده‌است، باید آن را به دریافت‌های درونی فعلی بسط دهیم.

پاسخ: اولاً فرض می‌کنیم آن هشتاد درصد درست باشد. خب این مسئله را بپذیرد در آن بیست درصد. در مواردی که احساس می‌کنیم، حکم دینی بر خلاف حکم عقل است، آن را جزء همان بیست درصد به حساب می‌آوریم. دوماً این طور هم نبوده‌است که این درصد، هشتاد به بیست باشد. ایشان آمار درستی نداده‌اند. اگر ایشان دقت بیشتری می‌کردند، متوجه می‌شدند که همیشه مصلحان اجتماعی - که پیامبران هم از این دسته هستند - می‌توانند همین طور عمل کنند و اصلاً ظرفیت همین است. این‌ها آمده‌اند و از بین اخلاقیات مردم، بر بخش‌های درستش تکیه کرده‌اند و با اتکا به آن‌ها ابتدا خودشان را اثبات کرده‌اند و به مردم فهمانده‌اند که ما آدم‌های درست و خوبی هستیم. اصلاً مگر مردم پیامبران را چه طور پذیرفتند؟ با استناد به همین حداقل‌ها و شهودهایی اخلاقی که داشتند. آن جوامع که جوامع صفر جاهلی نبودند. بالاخره حدودی از عقلانیت را در بین خودشان داشتند. همه‌ی اخلاقیات که اخلاق جاهل نبوده‌است. اخلاق عقل هم بوده. آن‌ها با اتکاء به همان اخلاقیات عقلی، مثل این که صداقت و امانت‌داری را می‌شناختند، پیامبر

را پذیرفتند. از طرف دیگر وقتی پیامبر آمد، با چیزهایی مقابله کرد که خیلی اوقات با شهودهای اخلاقی آن جامعه مخالف بود. از بت پرستی که رابطه انسان با خداست بگیرد تا روابط اجتماعی و طبقاتی بودن جامعه و قبیله گرایی. البته چیزهای خوبی را که بین شان بود، تقویت کرد. در اوائل رسالت هم با پیامبر مقابله‌ها می‌شد. کار ایشان راحت نبود و این اصلاحات به تدریج انجام گرفت.

پرسش: در بحث حضرت ابراهیم، ایشان فردی هستند که پیامبر هستند و مستقیماً به ایشان وحی می‌شود و اخلاقیات الهی کاملاً با عمل‌شان منطبق است ولی افراد دیگر مستقیماً تحت تاثیر وحی الهی نیستند و اخلاقیاتشان بر اساس یک سری باورها و اتفاقات شکل گرفته است و نمی‌دانند اتفاقی که افتاده با آن وحی الهی منطبق است یا نه.

پاسخ: اگر مساله تردید‌آمیز باشد، باید به یک حجت استناد کنیم و اگر این حجت قابل استناد باشد، باید نسبت به آن تعبد بورزیم. این جا، جای تعبد است. اصلاً کاری که در شریعت انجام می‌دهیم، تعبد کردن است. یعنی چیزی را که نمی‌دانیم و جهش چیست، می‌پذیریم. مثلاً به شکل قطعی نمی‌دانیم که باید نماز را چه طور بخوانیم ولی به آداب و ویژگی‌هایش تعبداً عمل می‌کنیم. در مساله‌ای که شما به آن اشاره کردید نیز، همین طور است. اگر در جایی حجت داشتیم، موظفیم که به این حجت عمل کنیم اما اگر حجت نداشتیم و صرفاً ظنی داشتیم که اعتبار ندارد، حق عمل نداریم و نمی‌توانیم به آن استناد کنیم.

کلیدواژه‌ها: رابطه‌ی دین و اخلاق، کلام، ذبح اسماعیل، مساله‌ی خضر، عقل و وحی.